

رقابت، همکاری و سازمانیابی در جنبش زنان یک ارزیابی زنانه

سخنرانی در سمینار سراسری تشکل های مستقل زنان و زنان دگر و *
هم جنس گرای ایرانی در آلمان - ووپرتال

متأسفانه باید بپذیریم که مخرج مشترک فعلی ما در گرد هم آیمان در وجه غالب یک مخرج مشترک بیولوژیک است. در بهترین حالت البته همه ما خود را ضد مرد سالاری دانسته و با آن مرز داریم. اما چنین مخرج مشترکی هنوز برای ایجاد یک جنبش واقعی زنان ناکافی است ...

زمانی که دوستان برگزار کننده سمینار با ارسال ای-میلی خبر انتخاب من به عنوان سخنران را داده و این وظیفه را به من اعلام کردند، با خودم فکر کردم، هنوز ما پس از سی سال به دنبال یافتن راهی برای تغییر هستیم، و فکر کردم، واقعا این سخنرانی ها به چه کار می آیند. تاثیر آن بر کسانی که میشوند چیست؟ و بالاخره من چه میخواهم و چگونه میخواهم با شما ارتباط بگیرم.

سوالات و موضوعاتی که سالهاست در فعالیت هر روزه گریبانم را گرفته و به خود مشغول کرده اند، بر سرم سرازیر شدند.

همه اینها پاسخ خود را اما توسطه مجموعه ما میطلبند. هر چه گشتم و تفحص کردم بیشتر نیازمند یاری جمع شدم. و دیدم پاسخ من و "من" ها هر چقدر کامل، اما ناکافی است. به عظمت حضور زنان فکر کردم و در رویا به خیابان های پکن و هوایرو رفتم. جایی که برای اولین بار در زندگیم برایم روشن شده بود که هبستگی ما و تاریخ ما بزرگترین سلاح ماست و چه ساده آن را از ما ربوده اند. از شادی کشف این قدرت، سالها سرمست بودم. پس از مقابله متحدانه مان با ۶۰۰ زن و مرد فرستاده رژیم و افشاگری های کاری و بی امان و موفقمان در چین، پس از بازگشتم از آن کنفرانس عظیم و تاریخی، فیلمی از فعالیت هایمان در آنجا تهیه کردم، در اولین جلسات نمایش این فیلم مستند، با اولین درگیری های نهان بر سر اینکه چه کسی یا کسانی از ما کمتر یا بیشتر در فیلم نشان داده شده مواجه شدم. در آنروزها تاثیر دیدن این همه زن رنگارنگ و مصمم و انرژی ای که در من به وجود آورده بود، بیش از آن بود که با چنین درگیری هایی سرخورده شوم. در برخی موارد خندیدم و جاهایی رنجیده شدم.

آدمم و آمدیم، تا امروز علی رغم گسست ها و پیوست های متعدد، باز

در کنار هم به راهگشایی بنشینیم، و در صدد پاسخ به این سوال باشیم که چگونه میتوانیم بر مشکلات موجود فائق آییم؟ موانع گسترش فعالیت هایمان کدامند، و بالاخره با چه کسی یا کسانی و با چه معیارهایی میتوان و باید همراه شد؟

و امروز با کوله باری از تجربه درگیری های آنچنانی، از خود میپرسم، چرا ما در آن روزها جدل ها و اختلافاتمان را جدی و علنی مطرح نکردیم؟ و چرا دهها مورد مشابه بایستی آن همه توان از ما میگرفت تا اینکه امروز پیرامون تابوی رقابت و زمینه های همکاری به بحث پردازیم. حتی اگر این جدل ها ما را به جدایی بکشاند، تکه های جدا شده ای که میدانند چه میخواهند، کارآ تر از مجموعه ای مغشوش و سردرگم خواهند بود. با چنین دیدی است که بی پروا به بررسی معضلاتمان می پردازم.

همه ما گذشته و تاریخ پرهیجان و پر از فراز و نشیب و گاه تاوان با تلخی ها را تجربه کرده ایم. بسیاری از ما طعم زندان و شکنجه و بالاخره تبعید را چشیده ایم.

به راستی همه اینها برای چه بود؟ خواسته اساسی ما در آن دوره چه بود؟ بهایی که برای پیشبرد این خواسته حاضر بودیم پردازیم چه بود؟ و بهایی که در عمل پرداختیم چه بود؟

وقتی برای پاسخ به این سوال ها هر کدام به درون خود و آنچه بر ما گذشت رجوع کنیم، می بینیم که با شور و شغف و بدون چشم داشت به تایید و یا تمجیدی، قدم در راه مبارزه ای نا برابر گذاشتیم. رژیم ها و تا دندان مسلح، و مزدورانی وحشی و جنایت پیشه را به مصاف طلبیدیم و از این همه نهراسیدیم.

بسیاری چیزها را از دست دادیم، رفقا و دوستان و عزیزانمان را، روابط خانوادگی و عاطفیمان را، دوستی ها و آشنایی هایمان را، کوچه و محله مانوسمان را، و در یک کلام همه آن چیزهایی که انسان برای تعادل روحی و تامین روحی به آن نیاز دارد.

هر کدام با گرایش و آرمانی در سازمان های سیاسی فعال شدیم، (البته این توضیح ضروری است که امروزه افراط و تفریط بر سر ترسیم این گذشته مرسوم شده، و هر کسی بنا بر مصلحت، جایگاهی برای خود میترشد و یا آن را انکار میکند!) اکثر ما کم و بیش و در سطوح مختلف در بافت سازمان های موجود آن دوره (راست و چپ) ادغام شده بودیم.

آنجا و آنموقع هم انرژیمان را از جمع میگرفتیم و بسیاری چیزها را نمی دیدیم یا نمی خواستیم ببینیم تا مبادا تصویر رویاییمان از

همبستگی و اتحاد موج و مشعشع شود.

قدرت طلبی، روابط پنهان و محفلیسم، سانسور اخبار و درجه و سهمیه بندی اطلاعات در درون تشکیلات، عدم وجود دمکراسی به معنای مشارکت در حوزه های تصمیم گیری، تسلط فرهنگ مرد سالار، انحرافات سیاسی و ... همه از مجموعه دلایلی بودند که بسیاری از ما را در طی روندی وادار به جدایی از چنین ساختار هایی کردند.

ورود به جنبش زنان منتج از نیاز به مبارزه برای تغییر چنین ساختار هایی با تکیه بر قدرت خودمان و "خواهرانمان" بود. این ورود با انتظاراتی همراه بود که باید چند سالی میگذشت تا غیر واقعی بودن آن نیز برای ما اثبات شود.

باید با هم از دالان های تنگ ضد زن گذر میکردیم، باید باهم تابو شکنی های بسیار میکردیم، باید با هم میرقصیدیم، جدل میکردیم، شکست میخوردیم، جدا میشدیم و دو باره می پیوستیم تا به امروز برسیم. که بتوانیم با صدای بلند و با سری افراشته بگوییم نقطه ای که در آن قرار داریم، پایان یک مرحله است و برای گذر از آن شجاعت و صراحتی در خور لازم است، و در غیر این صورت مرداب گونه خواهیم ماند. و از "به پیش رفتن" سخنی نمیتوان گفت!

مبانی اتحاد ما

متاسفانه باید بپذیریم که مخرج مشترک فعلی ما در گرد هم آییمان در وجه غالب یک مخرج مشترک بیولوژیک است. در بهترین حالت البته همه ما خود را ضد مرد سالاری دانسته و با آن مرز داریم. اما چنین مخرج مشترکی هنوز برای ایجاد یک جنبش واقعی زنان ناکافی است.

تنها یک مخرج مشترک سیاسی بر اساس کار آگاهگرانه و پیشبرد مباحثی جدی و علنی بر سر تحلیل وضعیت موجود، تعیین چشم انداز و ارائه آلترناتیو، تعیین روشهای فعالیت و سبک کار و سازمانیابی متناسب با آن است که ما را از بن بست کنونی رها کرده و به جلو خواهد برد.

همه ما میدانیم که اتحادها فقط بر اساس اینکه ما شبیه به هم هستیم شکل نمی گیرند، اتحادها بر دو اساس شکل میگیرند:

۱- اینکه ما بدانیم برای ادامه بقا و ابراز وجود و حرکت خود به یکدیگر محتاجیم.

۲- اینکه بدانیم شجاعت این را داریم که یکدیگر را به چالش بکشیم و بر سر درکمان از حضور و تغییر با یکدیگر جدل کنیم.

امروز بیش از پیش اعتراف می کنیم که جنبش زنان برای بسیاری از ما "دامان گرم مادری" را فراهم نکرده و به عینه میبینیم که "خواهری"

نیز تنها رویایی است که در جستجویش هستیم. میبینیم که رقابت در اینجا هم حضور دارد، و اما میخواهیم آنرا باور نکنیم، در حالیکه باور به آن ما را در درک شرایط و روابطمان یاری کرده و در عین حال به جدال هایمان معنا میبخشد.

انکار رقابت، جدل هایمان را از "معنا" تهی کرده و ما را سرخورده میکند. ما رقابت با مردان و مواعی را که آنها بر سر راه مبارزه مان ایجاد می کنند می شناسیم. اما با رقابت و شیوه های ترمز کننده زنان در مبارزه مان، خود را کمتر درگیر و مشغول کرده ایم. بایستی بپرسیم رقابت برای چه؟ آیا رقابت جزئی از روابط ماست؟ چه رابطه ای بین رقابت و سیستم اجتماعی است؟ چه تفاوتی میان رقابت آشکار و نهان است؟ آیا میتوان از رقابت سالم و رقابت ناسالم حرف زد؟ رقابت "بی جا" کدام است، و رقابت به جا کدام؟ تفاوت بین رقابت و مقابله در کجاست؟ و...

پاسخ به این سوال ها هر چه که باشند، یک چیز مشخص است. درک ما از رقابت در میان خودمان بایستی با درک ما از رقابت در میدان اسب دوانی که فقط یک برنده دارد متفاوت باشد. رقابت ما با هدف یاد گیری از یکدیگر، تقویت یکدیگر و پیشبرد پاسخ های یافته شده است. رقابتی که در خدمت عمل جمعی است.

رقابت و حسادت

هدف از این بحث مراجعت دادن هریک از ماست به درون خودمان تا رابطه هایمان با بیرون را بازبینی کنیم، و رقابت را در آنها بازیافته و با آن روبرو شویم. این امر مستلزم صراحت لهجه ای است که با توجه به وزن منفی اخلاقی "رقابت" و نزدیکی آن به "حسادت" توان بسیار میطلبد.

حسادت و رقابت دو مقوله مرتبط با یکدیگر و در عین حال مجزا هستند.

تعریف ما از جهان، فرهنگی که در آن رشد کرده ایم، تعریفمان از مناسبات اجتماعی از عواملی هستند که این مفاهیم از آنها متأثر می گردند.

بدینطریق و با چنین درکی مفاهیم حسادت و رقابت به لحاظ تاریخی مفاهیمی خنثی نیستند. حسادت بیشتر مفهومی "زنانه" و رقابت "مردانه" توصیف شده اند. و البته حسادت مفهومی "منفی" و رقابت معنایی "مثبت" را انعکاس می دهند. حسادت به معنای لغوی در حقیقت "نارواداری" یعنی روا نداشتن چیزی برای کسی است. این امر تنها شامل مادیات نمی شود بلکه موفقیت ها، کسب موقعیت های اجتماعی،

محبوبیت و پیروزی در یک جدال و ... همه میتوانند به ایجاد و رشد چنین احساسی کمک کنند.

قاعدتا برای زنانی با آگاهی فمینیستی که پروژه مشترکی را با هم سازمان داده و به پیش میبرند بایستی این مقولات نوع دیگری تفسیر شوند.

نگاه به پیشرفت ها و دست آورد های دیگران بایستی انگیزه ای برای حرکت خودمان ، نگاه به توانا ییهایمان و چگونگی به کار بستن آنها باشد. و چنانچه به دستاوردی نائل نشدیم آنرا نه به دلیل ناتوانیمان بلکه به دلیل تفاوت در تواناییهایمان ارزیابی کنیم. در چنین صورتی جایگاه "دیگری" نه تنها تهدیدی برای ما محسوب نمی شود ، بلکه دستاورد مشترک ماست که ما را قوی تر نیز می کند. زمانی ضرورت کار مشترک را درک میکنیم که درک کنیم که کار و زحمت ما به تنهایی و با هر درجه از اهمیت پاسخگوی نیازهای مبارزه مان نیست. در یک پروژه جمعی و با احترام به فعالیت فردی است که میتوان به مجموعه ضروریات پاسخ گفت.

ما نیاز داریم که در اجتماع تایید و دیده شویم. این نیاز طبیعی و انسانی است. این احساس هر موجود اجتماعی است. تنها زمانی که همدیگر را ببینیم ، عملکرد فردیمان بعد اجتماعی مییابد و توسط دیگران محک میخورد.

در عین حال این امر به معنای برتر دانستن و یا انتخاب "بهترین" نیست بلکه فقط خروج از انزوای فردیت و به رسمیت شناخته شدن توسط جمعی است که برایمان اهمیت دارد.

اما اگر کمی دقیق تر به درون روابطمان بنگریم ، می بینیم که تابوی "حسادت زنانه" سایه خود را بر تمام جدل های ما افکنده و در هر درگیری نظری یا اختلاف با شخص معین، رگبار تهدید به "حسادت کردن" ما را رها نکرده و عملا باعث به سکوت وادار شدن و یا صرف نظر از نقد و برخورد صریح میشود.

برای حل این معضل، ما بایستی معیار های این رقابت را از نو تعریف کنیم و آنرا در یک جدل علنی به پیش ببریم. پذیرش وجود این رقابت کمک بزرگی در خنثی کردن تاثیرات مخرب آن دارد، و اینکه بتوانیم از آن برای ایجاد یک همکاری سازنده و ایجاد مجموعه ای کارآ سود جوییم.

اگر به وجود این رقابت و تاثیرات چندگانه مخرب و همچنین سازنده آن اعتراف نکنیم متوجه دلایل وجودی سایت ها یی با اسامی مشابه، تشکل هایی با اهداف مشابه و جمع ها و دوستی های بی ضابطه و یا متناقض در محیطمان نمیشویم. برای توضیح هر وضعیتی درک اختلافات جدی سیاسی و اختلاف منافع موجود یکی از ضروریات است، اما شیوه های

برخورد ما با این اختلافات ما را بار دیگر به مقوله مناسبات درونی و رقابت میکشانند. امری که تا کنون تابو بوده و کمتر در باره وجود آن سخن گفته ایم.

مثال گویایی از یک اتفاق ساده بزنم، والری مینر، هلن لونگینو، دو زنی که مجموعه مقالاتی در مورد رقابت در جنبش زنان منتشر کرده اند به روشنی میگویند: "برای تعیین ترتیب نوشتن نام شان بر روی جلد کتاب، شیر یا خط انداخته اند" امری که به تجربه در بین ما (زنان ایرانی) با تعارف و شکسته نفسی پیش برده میشود و با دلخوری و احساس شکست و فریب خوردن پایان می یابد. تازه از گروهبندی ها و تصمیمات فرا جلسه ای و بنای دوستی های جدید و طرد دیگری که بگذریم، میماند که چه مکالمات تلفنی ای که بر سر آن انجام نمیشود و چه ای-میل هایی که در آن مورد نوشته نمی شوند. توانی به هدر رفته، مشغولیتی مخرب و ترمزی جدی بر سر راه فعالیت هایمان.

بدیهی است بروز خشم و وجود رقابت در کنار احساس هبستگی و همیاری لازم و ملزوم اتحادهای ما هستند. آنچه که سیاست و روانشناسی در این جامعه به ما می آموزند این است که اگر "مهربان تر" باشیم و از قدرت (نه به معنی نظام حکومتی/ بلکه به معنی قدرت تصمیم گیری و اجرایی) دوری کنیم، میتوانیم مناسبات خشن موجود را تعدیل داده و عادلانه تر کنیم... بسیاری از زنان با چنین کلیشه هایی آنچنان اخت گرفته اند که خود مبلغ "صلح دوستی" و "عطوفت" به عنوان صفات ذاتی زنانه میشوند و به این ترتیب تصویر وارونه ای از واقعیت موجود ارائه می دهند.

تفاوت های بین زنان

اگر به مناسبات تا کنونیمان نگاه کنیم میبینیم که در بسیاری موارد پیشرفت زنان در گروهها و محافل زنان تحت عنوان مقابله با هیرارشی جلوی پیش با روش های پیچیده و پوشیده گرفته میشود، در صورتی که در یک سیستم کنترل دمکراتیک، نه با گذاشتن مانع بر سر راه زنان فعال بلکه با تقسیم قدرت در بین عده بیشتری است که میتوان با هیرارشی مقابله کرد. قدرت مقوله ای جمعی و کلکتیو است. یعنی شما زمانی صاحب قدرت هستید که جمعی را نمایندگی یا رهبری میکنید. حتی اگر این نمایندگی صوری و مجازی باشد. در صورتی که توانایی و قابلیت امری فردی است که میبایستی به عنوان ارزش افراد پذیرفته شود و از آنها در راه اهداف جمعی استفاده شود. ارزش هایی که در زنان مختلف به اشکال گوناگون بروز کرده و سرچشمه تفاوت های بین زنان هستند.

ما با تفاوت‌های بین زنان به این سه صورت برخورد کنیم: آنها را (دیگری را) نادیده بگیریم، و وقتی که این ممکن نیست و فکر می‌کنیم که آنها برترند از آنها تقلید کنیم و یا وقتی که ما آنها را فرودست و ضعیف‌تر می‌بینیم آنها را نابود کنیم. اما ما فاقد نمونه رفتاری هستیم که با کمک آن بتوانیم فرای تفاوت‌های انسانی‌مان با یکدیگر در یک سطح برابر برخورد کنیم. این موضوع به اینجا منتهی می‌شود که این تفاوت‌ها غالباً با مفاهیم غلط بیان شده و برای به انشاق کشاندن ما و ایجاد سردرگمی مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. (آدریان ریچ/ قدرت و لذت)

طبیعتاً تفاوت‌های واقعی زیادی بین ما وجود دارند، سن، میزان تحصیلات، موقعیت خانوادگی، پایگاه طبقاتی و گرایش جنسی و رنگ پوست و ملیت و ...، اما این تفاوت‌ها آنهایی نیستند که ما را از هم جدا کنند. آنچه که ما را از هم جدا می‌کند بیشتر انکار به رسمیت شناختن این تفاوت‌هاست و ابهام از طریق نامگذاری غلط آنها و همچنین نفی بررسی تأثیرات آنها بر رفتار و انتظارت ما.

مادامی که هر تفاوتی بین ما معنایش فرودست بودن دیگری است، پذیرش تفاوت با احساس گناه همراه می‌شود. در این رابطه مثال‌ها فراوانند و یقیناً شما نیز نمونه‌های فراوانی را پیرامون خود سراغ دارید.

و جالب اینکه در رابطه با مردان و پذیرش قدرت و جایگاه اجتماعی‌شان و یا ایجاد امکانات برای آنها همچنان دست و دلباز تر عمل کرده و رقابت با آنها از سوی ما کمتر بروز می‌کند. چرا؟ یکی از دلایل این است که ما برتری مردان را در جایی در گوشه مغزمان پذیرفته ایم، در صورتیکه زنان باید بتوانند کیفیت و صلاحیت‌هایشان را ابتدا برای ما اثبات کنند. و تا آنموقع نگاه ما به آنها به دیده شک، و ناباورانه خواهد بود. علت دیگر اینکه:

به خاطر کنترل اجتماعی همه زنان به این تشویق می‌شوند که تنها یک تفاوت را در عرصه انسانی به عنوان "پذیرفتنی" به رسمیت بشناسند، و آن تفاوتی است که بین زنان و مردان موجود است. ما با سرعت سرسام آوری که مشخصه سرکوب شدگان است، یاد گرفتیم فرای این تفاوت‌ها کارآیی داشته باشیم. همه ما بایستی یاد می‌گرفتیم که با مردان زندگی کنیم، کار کنیم و یا آنها را همراهی کنیم، و این امر با پدران‌مان آغاز می‌شود. این تفاوت‌ها را ما به رسمیت شناختیم و به جان خریدیم. (آدریان ریچ - قدرت و لذت)

اگر این بخش بحث را جمع‌بندی کنیم تا در بخش بعدی پیش روی خود داشته باشیم، باید بگوییم که یکی از مهمترین ضروریات کنونی پذیرش تفاوت‌های چندلایه بین زنان و از سویی تعیین شیوه برخورد ما با این تفاوت‌هاست. وجود رقابت و عدم به رسمیت شناختن آن باعث شده است که ما جدل‌های خود را با روش‌هایی به پیش ببریم که در خور یک جمعی که خواهان ایجاد دگرگونی در مناسبات مسلط مردسالار، طالمانه، باندباز، رشوه‌خوار و مسموم کنونی است، نیست. درک آرمانی ما از هبستگی زنانه باعث شده است که نتوانیم ضعف‌ها و نقاط تاریک روابطمان را با شهادت بررسی کرده و به آنها نور تابانیده و از آنها یاد بگیریم. با چنین پیش‌فرض‌هایی است که به بحث سازمانیابی، اتحاد و هبستگی می‌پردازم.

سازمانیابی درون جنبش زنان

سال‌ها است که بحث سازماندهی و سازمانیابی به درستی به یکی از مباحث کلیدی درون جنبش زنان بدل شده است. اگر بحث سازماندهی در آن سال‌ها (۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ که من در کنفرانس استکهلم و سمینار کلن مطرح کردم) با مخالفت‌هایی روبرو میشد، علت عمده آن را بایستی در گسست زنان از هر شکل سازمانی و نگرانی ایشان از بازتولید روش‌های هیرارشیک و اتوریته سابق و موجود در سازمان‌های سیاسی جستجو کرد که هر یک در ابعاد و سطوح مختلف آن را تجربه کرده بودیم.

اگر در آن روزها باید اثبات میکردیم که "امروز نمی‌توان به دلیل تجربیات منفی به اصل سازمانیابی و ضرورت آن بی‌تفاوت ماند و یا آن را رد کرد."

و یا تلاش میکردیم که بگوییم "نداشتن سنت و تشکلهای پایدار باعث شده که دیدگاه فمینیستی نتواند پای بگیرد و رشد کند. بالعکس زندگی گروههای مختلف زنان مملو از رقابتهای فردی و تلاش برای حفظ محافظ موجود شده است. این گروهها فاقد کارآئی در یک مبارزه جدی علیه فرهنگ مردسالار و سیستم حامی آن هستند. هر چه این گروهها محدودتر شدند، تلاش برای حفظ آنها در قالب سرپوش‌گذاردن بر اختلافات واقعی و دامن زدن به بحثهای عمیق افزایش یافته است." و یا اینکه تاکید میکردیم که: "پذیرش ضرورت سازماندهی با درک ما از مقوله قدرت و سیاست رابطه مستقیم دارد." و میگفتیم که: "عده ای در دوری جستن از پاسخ‌گویی به معضلات اجتماعی و سیاسی، سیاست را "امری مردانه" دانسته و هدف اصلی خود یعنی دگرگونی مناسبات

جاری را به فراموشی می سپارد . در عین حال قدرت را نیز " امری مردانه " ارزیابی کرده و به همین دلیل از دخالت گری جدی در اموری که به مبارزه با قدرت موجود و رژیم سیاسی آن مربوط می شود طفره می روند. " (جملات داخل گیومه به نقل از مقاله "چه باید کرد؟" - به قلم نگارنده)

اما واقعیت این است که امروزه ما نه تنها گام های مهمی در عرصه سازماندهی و تجربه روش های مختلف برداشته ایم، بلکه موفق شده ایم به یمن وجود همین جدل های نظری عرصه فعالیت های خود را از منطقه ای و محلی به فرا منطقه ای گسترش دهیم. امری که با به مدد طلبیدن تکنیک اینترنت توانسته است به آسانی تبادل اطلاعات را ساده کرده و قدم های موثری در پیشبرد اهداف جنبش زنان بردارد. (در اینجا قصد پرداختن به نقش اینترنت را در جنبش زنان و در کل جنبش اعتراضی ندارم، و فقط بد نیست که اشاره کنم که در بسیاری موارد اینترنت نقش والیوم را بازی کرده و آرامش و رضایت فعالیت را به ما میدهد که تنها در دنیای مجازی کارکرد داشته است، یعنی یک سراب اینترنتی و البته بسیاری نیز تحلیل خود را از "موفقیت هایشان" بر این اساس بنا میکنند! من مبنای ارزیابی ام اما از مبارزات واقعی و فعالیت های اجتماعی مان سر چشمه می گیرد.)

اما هنوز تا حل مشکل مناسبات درونیمان و همچنین دخالت گری جدی در عرصه سیاست گام ها فاصله داریم.

با چنین باوری است که من امروز در تداوم چالشی که از ۹ سال پیش آغاز شده است بار دیگر به نقد و بررسی مناسبات بین زنان و تاثیر آن بر سازمانیابی شکل های ایشان پرداخته و تلاش خواهم کرد راه های برون رفت از این وضعیت را در شرایط کنونی پیشنهاد دهم.

ما زنان فعال درون گروه ها و انجمن های زنان در شهر ها و کشور های مختلف توانستیم در سال های سکوت و خفقان در درون ایران ، شعله جنبش زنان را زنده نگه داریم و تداوم آن را تضمین کنیم. ما توانستیم موضوعات مهمی را که فقط یک نگاه فمینیستی میتواندست در این جنبش ارائه و طرح کند، بیان کرده و به بحث بگذاریم. ما "نیمه دیگر" را زنده کردیم، ما از مذاهب گفتیم و فریادمان را بر علیه جنایاتشان بلند کردیم. ما مقوله آزادی زن را به گوشه هر آشپزخانه ای بردیم و "تابوی" طلاق و جدایی را امری روزمره و عادی کردیم. از مقابله با آزار جنسی کودکان گفتیم، ما از آزادی جنسی زنان گفتیم، از تجاوز در چهارچوب زناشویی گفتیم، از دگر جنس گرایی اجباری گفتیم و از همجنسگرایی دفاع کرده و هستی

همجنسگرایانه را علنی کردیم. و در زندگی خود با ریسک فراوان تابوشکنی کردیم. همه اینها لازم بود تا جنبش زنان مهر خود را بر جنبش اجتماعی موجود زده و حضور خود را نشان دهد. تاثیرات این فعالیت های ما که قطعا با کاستی نیز همراه بوده، در فضای عمومی به شدت قابل رویت است. اما هنوز این جنبش به خطری جدی در مقابله با خشونت مردسالار و سیستم و رژیم حامی آن بدل نگشته است. چرا؟ پاسخ به این سوال ما را با ضرورت های کنونی مبارزه مان آشنا می کند.

حافظه تاریخی / جنسیتی

حافظه سیاسی/ تاریخی و جنسیتی به ما می آموزاند که وقایع را نه از موضع عاملیت و فاعلیت مردانه و قربانی بودن زنان ببینیم بلکه آگاهانه به نقش زنان در روند های مهم تاریخی نگاه کنیم. نزدیک به سی سال از تظاهرات بزرگ زنان علیه حجاب اجباری در ۱۷ اسفند سال ۱۳۵۷ می گذرد. هنوز در نقد هایی که به سازمان های سیاسی آن دوره صورت میگیرد، طوری وانمود میشود که گویی مردان (یعنی سازمان های چپ آنموقع) بر علیه زنان سیاسی و روشنفکر و معترض ایستادند. در حالیکه بسیاری از ناقدین امروزی، خود در سازمان های سیاسی ای فعال بودند که از رژیم جمهوری اسلامی دفاع میکردند و یا هنوز هم به بند بازی بین جناحین مشغولند. یعنی این "زنان" هم در مقابل زنان معترض ایستادند و از قضا نقش مهمی در شکستن صفوف زنان بازی کردند.

یعنی اگر زنانی بودند که با شجاعت و درکی عمیق به اولین نماد سرکوب زنان یعنی حجاب اجباری اعتراض کرده و سراسیمه سازماندهی یک حرکت عظیم و تاریخی را کردند، اما بودند زنانی نیز که چه در حوزه قدرت و چه در بیرون از آن، چه با سکوت و چه فعالانه در به شکست کشاندن این حرکت نقش جدی بازی کردند. امری که از سوی بسیاری از ناقدین و تحلیل گران این حرکت مسکوت و پنهان می ماند. این پنهانکاری در بررسی نقش زنان در تحولات تاریخی گوناگون، نه تنها باعث ترسیم تصویری نادرست از یک واقعه و مرحله تاریخی می گردد، بلکه و مهمتر از همه نشان میدهد که این افراد با صراحت با جنبش زنان روبرو نمی شوند و البته این عدم صراحت قطعا در سیاست امروز آنان و رابطه اشان با جنبش زنان نقش بازی خواهد کرد. ما بدون بررسی همه جانبه گذشته مان نمیتوانیم آینده را ترسیم کنیم.

دخالتگری در تمام عرصه ها چاره پایداری و زندگی عادت و نیاز به حس امنیت به آنچه موجود است جزو احساسات و مشخصات

زنانه قلمداد می‌گردد.

اگر "زنانه گی" را امری منتج از مناسبات اجتماعی بدانیم، میتوان عادت و تکیه بر شرایط را نیز زائده ای از این مناسبات دانست. مناسباتی که بر رخوت، تحمل و صبر، گذشت و سازش و صلح و عطوفت زنانه سرمایه گذاری کرده و در پناه آن قدرت و سلطه خود را حفظ کرده و جنایات بیشماری را سازمان می دهد.

بر طبق یک تحقیق در آلمان، ۷۵ درصد زنانی که مورد خشونت واقع میشوند و به خانه های زنان پناه میبرند، در روزهای اول به محیط خانه و جایی که درد کشیده و تحقیر میشوند بر میگردند. دلیل بسیاری از این زنان احساس نا امنی ای است که در محیط غریبه و جدید "خانه های زنان" داشته اند. ترسی است که از تغییر، تحول و عدم شناخت از آینده داشته اند، پس حفظ شرایط موجود را به ریسک تغییر میپذیرند، تا بار دیگر خشونت عریان جان و زندگی خود و کودکانشان را تهدید کند، و در پس درد تکرار این خشونت است که نیروی عادت کم رنگ می بازد و میل به تغییر و تحول در او جان میگیرد.

اگر بپذیریم که نیروی عادت یکی از بازدارنده ترین نیروها در مقابل تغییر و تحول است. بایستی عادات خود را نیز مورد چالش و بازبینی قرار دهیم.

بایستی از خود سوال کنیم، گرد هم آیی های سالانه ما، نشست های شهری مان و بسیاری از فعالیت های مشابه دیگر، چقدر در شرایط کنونی پاسخگوی هدف مبارزه برای یک تغییر بنیادی و جدی هستند. اساسا ضروریاتی که انگیزه این تغییر (و در اینجا تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی و تنگ کردن عرصه بر بینش و منش های مردسالار) را ایجاب کنند کدامند؟ اگر آن زن مفروض آنقدر در محیط خانه مورد خشونت واقع میشود تا زمانی که به خواست تغییر رسیده و آن را عملی کند، در مورد خواست ما، یعنی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، خلا بزرگی عملکرد دارد.

ما سالهاست که در تبعید بطور بلاواسطه مورد ظلم و ستم این نظام نیستیم و از نکبت وجودش رنج هر روزه و مستقیم نمیریم.

تبعید که قرار بود به واسطه انگیزه و میل به بازگشت به "خانه" موتور محرک باشد، با آمد و رفت های توریستی به ایران سالهاست که متاسفانه در بین بسیاری از ما دیگر هویت سیاسی و عملکردی سیاسی نیست. و در یک دگردیسی بی درد واژه "تبعید" به "مهاجرت" تغییر یافته و عواقب سیاسی عظیم و بطئی ای را به همراه داشته است. یکی از آنها کاهش فعالیت های علنی و رادیکال، نگاه رو به ایران و هم سویی با اندیشه ای که خود را با سرکوبگرانش تعریف میکند، نقد

و نفی تبعید به عنوان عملی سیاسی، تبلیغ سازش به بهانه شرایط شخصی، تمرکز بر مسائل زنان در چهارچوب رسمی و مطرح در ایران، و انشعابی اعلام نشده بین ما و ایجاد صف "تبعیدیان" از یک سو و "مهاجران" از سوی دیگر است.

پس یکی از مهمترین عوامل اتحاد ما، یعنی نیازما به یکدیگر برای ایجاد یک تغییر و تحول کیفی سال هاست که دچار شکاف شده است. تغییر برای من، رها کردن دستاوردهایمان و آنچه که داریم نیست، تغییر برای من فرارویی از موقعیتی به موقعیت برتر است.

آنچه ما را کنار هم مینشانند نیاز ما برای حضور اجتماعی است که نیروی عادت نیز بر شدت آن می افزاید.

برای بسیاری از ما نشستن و تاسف به اوضاع و یا غرزدن به عاملین آن مطلوب تر است تا پذیرش مسئولیت و اقدام به عمل معین سیاسی و اجتماعی.

و البته برای آن دلایل خود را هم داریم: عده ای با زنان نمیتوانند کار کنند، عده ای با این زنان نمیتوانند کار کنند، عده ای با آن زنان نمی توانند کار کنند و ...

هر گاه نیز به این شرایط انتقادی شده است، عده ای نگران از بر هم خوردن این ثبات و آرامش بر آشفته شده اند و منتقدین را به قدر شناسی و زیاده طلبی متهم کرده اند.

ولی دوستان عزیز،

آنچه مسلم است ما بایستی تکلیف خود را با سیاست حاکم و جاری مشخص کنیم، آن جنبش زنانی که بسیاری از سایت های اطلاع رسانی در مورد اخبار بیستمین سالگرد جنایت کشتار جمعی سال ۶۷ سکوت کرده و یا صرفا با درج خبری از کنار آن می گذرد، آن جنبش زنانی که به سخنان رییس جمهور "کشورش" در مورد "همجنسگرایان" سکوت می کند، و البته اصلا در پروسه به اصطلاح انتخاب او نیز صم و بکم مانده بود، آن جنبش زنانی که تازه می خواهد پس از سی سال برای برابری دیه زن و مرد در خارج از کشور امضا جمع کند تا به مجلس اسلامی و یا به قول خانم عبادی به "خانه ملت" بسپاردش، آن جنبش زنانی که همبستگی را با دنباله روی یکی میکند، در آنجایی که هر تفاوتی را به جای اینکه به رسمیت شناخته و از تنوع موجود خود را قدرتمند کند، نگران از بروز اختلاف، و تحت عنوان دفاع از فعالین داخل، فعالین خارج را تخطئه کرده و عملا در گروه های موجود بحران و تشتتی غیر ضرور ایجاد میکند، و بالاخره آن جنبش زنانی که به جای تکیه بر قدرت خود، در خود فرو رفته است، آیا به راستی خواهان دگرگون کردن آن چیزی است که سال هاست ادعا میکند؟

پاسخ به این سوال را آینده ما روشن خواهد کرد، هر پاسخی را میتوان امروز به بحث گذارد، نتیجه واقعی اما در عرصه عمل حاصل خواهد شد.

جنبش زنان در راه سازمانیابی و هویت یابی

و اما جنبش زنان در داخل و گرایشات متفاوت آن نیز بیان دیگری از ماجراست.

این جنبش هنوز در وجه غالب جنبشی است با تعاریف عام، مبهم و مغشوش. جنبشی است بدون هویت یابی زنانه، جنبشی است که هنوز مرکز ثقل آن را زنان شهری، میانی و تحصیلکرده تشکیل می دهند. جنبشی است که از درگیری با مذهب پرهیز میکند و مناصب مذهبی را گرامی میدارد. جنبشی که بخش وسیعی از آن با آیت الله صانعی و بروجردی و دیگر دولت- مردان و زنان دولتی نزدیک است. جنبشی است که عمده فعالین آن در مقابله با "لایحه حمایت از خانواده" صفحات بسیاری را در توصیف مقام و جایگاه خانواده و تقدیس آن سیاه میکند و از امنیت زنان در رابطه تک همسری میگوید. جنبشی است که کمیته مادرانش مقدس است و مادران عناصری غیر قابل انتقاد، (جریان آش نذری و مادر جلوه جواهری و... و مادران صلح و مواضعشان!) در عین حال جنبشی است که به واقع چند صدایی است. البته در دوره اخیر گرایشاتی تلاش دارند سایه کمپین را آنقدر بر سر آن بیندازند که دیگر صدای دیگری را نتوان شنید. و زنان داخل کشور که خارج از کمپین هستند بیش از ما از چنین فضایی رنج میبرند. فضایی که "کمپینی" را جنبش زنانی و خارج از آن را غیر هبسته میخواند، فضایی که در اینجا خوشبختانه نتوانست خود را غالب کند. جنبشی است که خودی و غیر خودی دارد و غیر خودی ها ابزاری هستند برای دفاع از خودی ها، جنبشی است داخل کشوری که با "رخت هجرت بستگان" کاری ندارد. در عین حال جنبش زنان در ایران نمایانگر عصیانگری زنان است، نماد اعتراض سه نسل به بی عدالتی جنسیتی است. جنبش زنان در ایران در حال تجربه کردن و شدن است، جنبشی است گسسته از گذشته و بدین معنا دارای ضریب خطای بالا. جنبشی است پر انرژی، جنبشی است با آینده. جنبشی است با گرایشات متفاوت، جنبشی است نیازمند نقد و پشتیبانی.

به تاثیر جنبش خارج بر داخل نمی پردازم که معتقدم در سال های گذشته این تاثیر گذاری در وجه عمده در حوزه حمایتی بوده است. تاثیری بلندگو گونه و رله ای، و متاسفانه آنچنان باری به این جنبش نیفزوده است.

رابطه ما با این جنبش زمانی قابل تعریف است که از مناسبات میان خود تعریفی دقیق داشته باشیم. زمانی که از رابطه خود با قدرت مسلط و حاکم تعریف داشته باشیم.

زمانی که به جای تکرار مواضع آنها (دوستان ایران) که در عین حال با محدودیت های سیاسی آنجا هماهنگ است، بتوانیم موضعگیری های مستقل خود را ارائه دهیم. زمانی که بتوانیم حرفی برای گفتن و قدمی برای برداشتن ارائه دهیم، و رابطه ای برابری را انتقادی را سازمان دهیم.

ما رسالت پیشین خود، یعنی تحمیل حضور خود و اعلام استقلال خود را در طی نزدیک به سی سال گذشته، با موفقیت به فرجام رساندیم، امروز کمتر کسی در خارج از ما میتواند حضور ما را نادیده بگیرد یا به خواسته های ما لاقلاً علناً، بی اعتنا باشد. عبور از این مرحله مستلزم داشتن شهامت تغییر است، بایستی از این انزوا گذر کنیم. به نظر من همکاری جنبش زنان با دیگر جنبش های اجتماعی، حضور زنده و فعال و مستقل در دیگر عرصه ها، شرکت در سیاست به معنای تلاش برای دگرگونی در مناسبات قدرت و ووو از ملزومات فعالیت آتی ما هستند. ما نمیتوانیم صرفاً با زنان - مردانه کردن عرصه های مبارزه، از هرگونه دخالت در مبارزه عمومی و تاثیرگذاری بر آن اجتناب کنیم. سیاست زدایی، سیاست گریزی، و تشکل گریزی، امروز نه تنها نشانه فاصله گرفتن از سازمان های مرد سالار نیست، بلکه عدم دخالت در سیاست به معنای روش پیشبرد مناسبات اجتماع، و عدم ایجاد پیوند و هماهنگی بین زنان، آن حربه ای است که مردان در پناه آن و در غیاب ما سالها برای ما تصمیم گرفته و حال و آینده ما را رقم زده اند. شرکت در فضاهای عمومی سیاسی و دخالت در فضای سیاسی محیط زیست مان مقابله با حقانیت دادن اعتبار مردان در این عرصه هاست.

از آنجا که فرصت کم است در جای دیگر، باز هم به این بحث خواهیم پرداخت و امیدوارم دوستان دیگر در بحث ها نکات مطروحه را با نقد خود اصلاح و صیقل دهند. امید که این پیشنهاد قبل از آنکه در پیچ و خم گرایش به حفظ آنچه داریم و نگرانی از تغییر گم شود، گوشه های شنوای بسیار یابد و تمام آنهایی را که سالهاست در هر لحظه حس می کنند که چیزی کم است و در کنکاش برای پاسخ وقت میگذارند را نیز مورد خطاب قرار دهد.

آری!

باید با هم از دالان های تنگ ضد زن بار دیگر گذر کنیم، باید با هم تابو شکنی های بسیار دیگر کنیم، باید با هم باز برقصیم، جدل کنیم، شکست بخوریم، جدا شویم و دو باره بپیوندیم تا به فردا

برسیم. تا بتوانیم با صدای بلند و با سری افراشته بگوییم نقطه ای که در آن قرار داریم، آغاز یک مرحله است و برای رسیدن به آن شجاعت و صراحتی در خور لازم بود، و در غیر این صورت مرداب گونه می ماندیم و از "به پیش رفتن" سخنی نمیتوانستیم گفت! ما این شجاعت را داشتیم و گذر کردیم ...

ShadiAmin@web.de

منابع مورد استفاده:

- ۱- Frauen und Macht, EMMA, M. Mitscherlich-Nilsen
- ۲- Differenzen, Machtverhältnisse und Solidarität zwischen Frauen, Brigitte Fuchs und Gabriele Habinger (Hg)
- ۳- Frauen & Macht
- ۴- Anpassung zur Emanzipation?, Neval Gültekin, Beiträge zur feministischen Theorie und Praxis, ۱۸
- ۵- Konkurrenz, ein Tabu unter Frauen- Valerie Miner/ Helen E. Longino (Hg.)
- ۶- Staat aus feministischer Sicht, Elke Biester, Brigitte Geißei, Sabine Lang u. a. (Hg.)
- ۷- Frauen in der Dominanzkultur, Birgit Rommelspacher
- ۸- Glück, Alltag und Desaster, über die Zusammenarbeit von Frauen, Claudia Koppert (Hg.)
- ۹- مقالات مربوط به همبستگی در سایت های اینترنتی زنان و مقالات مربوط به هیرارشی و سازمانیابی از شادی امین
- ۱۰- "قدرت و لذت", آدریان ریچ و اودری لرد، ترجمه‌ی شادی امین

قدرت

آدریان ریچ

در رسوبات تاریخ‌مان زیستن

امروز کج بیلی بیرون کشید از دل خاک سست زمین

بطری کهربای صد ساله را

دوای درمان تب یا افسردگی، داروی تقویتی

برای زیستن بر کره‌ی ارض، در زمستان‌های سخت، در فصل‌های قطبی

امروز درباره‌ی ماری کوری* می‌خواندم:

خودش باید می‌دانسته که بیماریش ناشی از پرتوهای رادیوییست

جسمش سال‌ها در معرض بمباران عنصری بوده

که خود کشف و تصفیه کرده
ظاهراً سرچشمه‌ی آب مروراید چشمانش را هم
علت عفونت و ترک خوردگی پوست سرانگشتانش را هم
تا آخر عمر انکار کرده
تا اینکه دیگر عاجز شده قلمی را در انگشتانش بفشرد
یا لوله‌ای آزمایشگاهی را در دست بگیرد

او مرد
زن پرآوازه‌ای مرد
در حالیکه زخم‌هایش را انکار می‌کرد
در حالیکه انکار می‌کرد
که زخم‌هایش از همانجا سرچشمه می‌گیرد که قدرت‌ش.

بر گرفته از کتاب "قدرت و لذت"
آدریان ریچ و اودری لرد، ترجمه‌ی شادی امین